

گزارش خبری را بخوانید

یک تابلوی تبلیغاتی در استرالیا  
جنجال درست کرده است

**وقتی غرب،  
اسلام واقعی را  
پنهان می کند**



در صفحه اخبار بخوانید

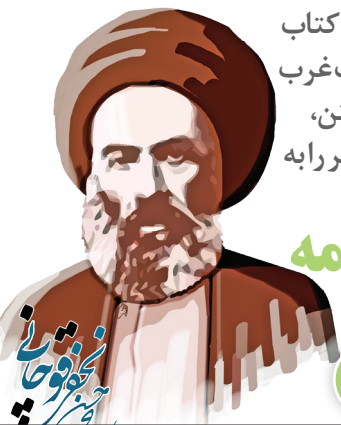
**شادترین دهه فجر  
کودکان اقلیت های  
مذهبی**

**سرطان غیر از درد  
هزینه هم دارد**



درباره نویسنده کتاب  
مشهور سیاحت غرب  
که برای یادگرفتن،  
سختی های سفر را به  
جان خرید

**زندگینامه  
روح**




**قرار ساعت هشت**

۱۴ دقایق ۳۱ دقیقه سی دقیقه

اللهم از نور

اللهم! بازگشت از خوشن به تو چنان که موی از ساحل به دریا  
آغشته به خاک و آماده زلال شدن، بازگشت از تمام راه های که  
به تو می رسید از جاده های گم شده و گردنه های آشنا به مرگی  
و دره های مبتلا به فریاد ا پاره ا پاره ا با تمامی خون در رگ هایم  
به سمت تو موج برداشتم تا بگیرم در آغوش از یا نبی بشنم.  
اللهم! من اکنون سر اسر توام.

**هفت**

۴ صفحه

ضمیمه نوجوان روزنامه

شماره ۳۰۰

**www.qudsonline.ir**

چهارشنبه ۶ بهمن ۱۳۹۵ | ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۳۸ | ۲۵ ژانویه ۲۰۱۷

بچه های دیروز، بچه های امروز

**مسافرت**



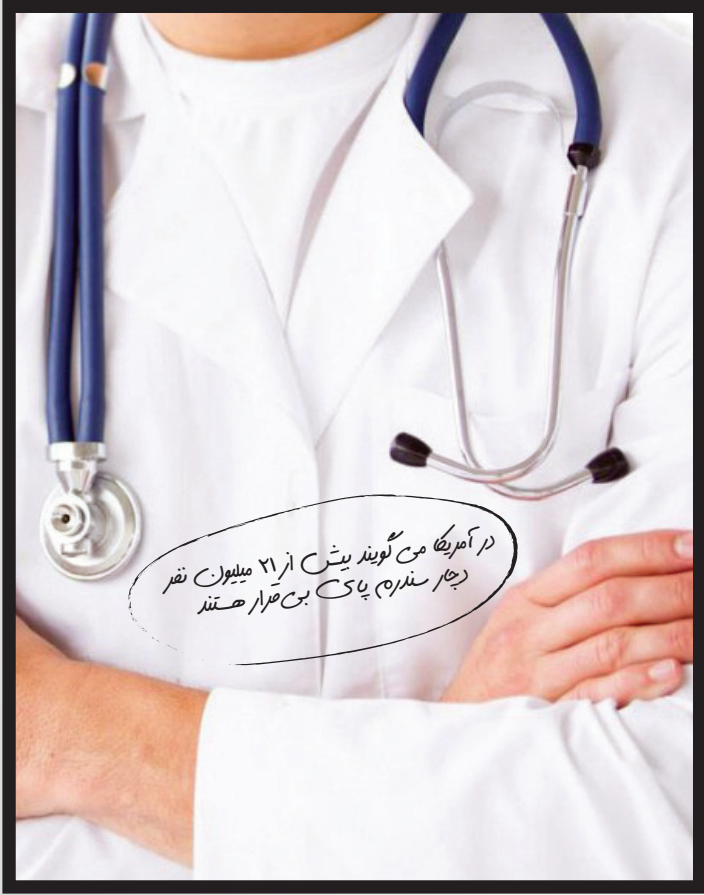

درباره سندرم بی قرار ی پا که  
شاید شما هم از آن رنج  
بکشید

**پاهای بی اعصاب**



#### چه می شود که فرد به سندرم پای بی قرار مبتلا می شود؟

چند علت دارد؛ ممکن است این مسأله ارثی باشد و پدر و مادرها آن را به صورت ژنتیکی به بچه منتقل کرده باشند. گاهی هم ممکن است بیماری دیگری باعث شده باشد که به اعصاب دست و پا فشار بیاید و آن را دچار مشکل کند. گاهی هم مصرف دخانیات و الکل و کافئین باعث بروز این مشکل می شود. وقتی پزشک می خواهد علایم بیماری کمبود آهن را هم پی گیری کند، یکی از سؤالاتی که می پرسد همین است و اگر سایر علایم فقر آهن را هم داشته باشید، می فهمد کمبود آهن دارید. اما افرادی که عادت دارند زیاد پیاده روی کنند و راه بروند، نسبت به بقیه که مدام یک جا می نشینند کمتر به این مشکل بر می خورند.



برای تغییر سبک زندگی باید چه کار کنیم؟

سعی کنید مدام پاهایتان را در حمام ماساژ دهید تا جریان آب گرم شما را آرام کند. کمپرس آب سردو گرم هم می تواند کمک حائل باشد. اگر اهل ورزش هستید، از ورزش هایی مانند یوگا و مدیتیشن استفاده کنید. خوابتان را تنظیم کنید و سر ساعت به رختخواب بروید و سر ساعت بیدار شوید. این خلیج در حال این مشکل مبتلایان می کند. تغذیه یان را هم درست کنید و کمتر غذاهای کافئین دار بخورید و سعی کنید فست قوردها را حذف کنید.

ملیحه محمود خواه | پای بی قرار دارید و پاهایتان اعصاب ندارند؟ مدام پاهایتان را فشار می دهید و گاهی دوست دارید ضربات محکمی به آن ها وارد کنید؟ گاهی وقت ها که حواستان نیست و در مترو به هزار دردسر روی یک صندلی نشستید، فرد کنار دستتان مدام چپ چپ به شما نگاه می کند و زیر لب نیچ می کند و به خودتان که می آید متوجه می شوید پاهایتان با سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت مشغول تکان خوردن است و به خاطر همین هم نفر کناردستی تان را حسایی کلافه کرده اید؟ ما هم می دانیم که این موضوع اصلا دست شما نیست و خودتان نمی خواهید پایتان را تکان بدهید، اما برای اینکه برایتان روشن شود که چرا این طور می شود، با دکتر محمدرضا احمدی به گفت وگو نشستیم تا ببینیم تکلیفمان با این پاهای بی اعصاب چیست!

#### یعنی می توانیم بگویم نوعی بیماری است؟

همیشه هم بیماری نیست و گاهی به صورت یک عادت در می آید. اما این موضوع در بین مشکلات خواب طبقه بندی می شود. جالب اینجاست که در ایران آمار دقیقی از افرادی که به سندرم پای بی قرار مبتلا هستند نداریم، اما در آمریکا می گویند بیش از ۱۲ میلیون نفر دچار سندرم پای بی قرار هستند. گاهی اوقات افراد آنقدر به مریخته می شوند که با یک حرکت مدام مثل حرکت دادن پا و یا دستشان می خواهند استریشان را کاهش دهند. اما این کار باعث می شود بقیه افرادی که در اطراف این فرد هستند، عصبی شوند و آرامش شان را از دست بدهند.

#### علایم سندرم پای بی قرار چیست؟

اغلب بیماران می گویند می خواهند مدام پایشان را تکان بدهند. آن ها گاهی فکر می کنند پاهایشان گزگز می کند و یا به قول بعضی ها مور مور می شود و خودشان فکر می کنند که اگر پاهایشان را مدام تکان بدهند، شرایطشان بهتر می شود.



خوب یک نفر پایش را مدام تکان بدهد، مگر چه می شود؟

آخر فقط این نیست! این افراد مهم ترین مشکلی که دارند این است که به راحتی خوابشان نمی برد و مدام از خواب می پرند و نمی توانند به راحتی استراحت کنند و همین مسأله باعث می شود در طول روز هم خواب آلوده و خسته باشند و نه می توانند خوب درس بخوانند و نه درست استراحت کنند و مدام کلافه هستند و از آنجاکه نمی توانند کاملاً توضیح بدهند که چه مشکلی دارند، می خواهند مدام پاهایشان را تکان بدهند. در این بیماران علایم شدت و ضعف دارد؛ یعنی گاهی علایم آن ها شدیدتر است و گاهی کمتر آزارشان می دهد. همچنین ممکن است نشانه های بیماری مدتی دست از سرشان بردارد و اصلا ظاهر نشود.

#### اینکه بعضی ها پاهایشان را مدام تکان می دهند، یک بیماری است یا یک عادت؟

به این تکان دادن های مداوم پا و تکرار مداوم آن سندرم پای بی قرار می گویند و مشکلی است که در آن، فرد احساس نوعی ناراحتی می کند و بعد از ظهرها و شب ها هم بیشتر خودش را نشان می دهد. فرد احساس می کند که دردی در پاهایش وجود دارد و با تکان دادن آن می خواهد آن را کاهش دهد. سندرم پای بی قرار در هر سنی می تواند شروع شود و با گذشت زمان شدت بیماری افزایش می یابد. در واقع بیشتر افرادی دچار این سندرم می شوند که در زندگی صبور نیستند و وقتی در شرایط استرسی قرار می گیرند که باید کمی صبر و تحمل داشته باشند تا مشکلشان حل شود، بی تاب و بی قرار می شوند و مدام پاهایشان را تکان می دهند.

#### درمان سندرم پای بی قرار چگونه است؟

در مورد این بیماری نمی توان برای همه نسخه مشترک پیچید؛ زیرا چند علت مختلف دارد و برای آنکه علت آن مشخص شود باید به منشأ آن برگشت. اگر مشکل بی قرار ی، کمبود آهن باشد، پزشک مکمل های آهن را تجویز می کند و اگر مشکل عصبی داشته باشد و این موضوع باعث تکان دادن پاهایتان شده باشد، بنهم با دارو های خاص آن را درمان می کند. اما اگر هیچ کدام از این مختصات را ندارند و بنهم تکان دادن پاهایتان با شما همراه است، باید سبک زندگی تان را تغییر دهید و سعی کنید در زمان کرامت رابرقرار کنید.



#### این سندرم یعنی چی؟

در علم پزشکی سندرم مجموعه ای از نشانه هاست که علت مشترکی دارد. یعنی چند مورد کنار هم قرار می گیرند و وقتی این موضوع را با پزشک مطرح می کنید، او از مجموع علت ها می تواند به علت اصلی پی ببرد که در فارسی به آن نشانگان می گویند.





امروز هم کلی خبر متنوع داریم. البته هنوز هم ماجرای پلاسکو بیشترین سهم را در اخبار ما دارد و سعی می کنیم اینطور دین خودمان را به شهیدان آتش نشان ادا کنیم. خبر دیدار بچه ها با خانواده یکی از این شهدای آتش نشان را هم برایتان انتخاب کرده ایم. این خبر و دیگر خبرها را می توانید در ستون اخبار امروز بخوانید.



سلامت باشید

پانا

## سرطان غیر از درد هزینه هم دارد

سرطان بیماری خطرناکی است و علاوه بر اینکه این بیماری، درد و رنج به دنبال دارد، هزینه های مالی زیادی هم به خانواده ها وارد می کند که شاید درد تأمین آن از دردی که بیمار می کشد کمتر نباشد. مسؤولان وزارت بهداشت می گویند سرطان سالانه بیش از ۱۰ هزار میلیارد تومان بار مالی دارد که ۸۳ درصد آن را دولت تأمین می کند و بقیه اش را خود خانواده بیمار می پردازند. آن ها می گویند راه هایی برای جلوگیری از ابتلا به این بیماری وجود دارد و کافی است خانواده ها آن را در زندگی به کار ببندند تا دچار این بیماری نشوند.

پانا

## حضور دانش آموزان در منزل شهید «بهنام میرزاحانی»



با وجود آنکه روزها از ماجرای حادثه پلاسکو می گذرد، اما هنوز هم این فاجعه به پایان نرسیده است و آتش نشانان فداکار هنوز زیر تل خاک گرفتار مانده اند. دانش آموزان نیز در این فاجعه غظیم با خانواده هایشان همراه بودند و همین باعث می شد که لحظه لحظه این ماجرا را دنبال کنند و مدام دعا کنند که هرچه زودتر پیکرهای این شهدا از زیر خاک بیرون بیاید. همین هم باعث شد که دانش آموزان پاکدشتی دسته جمعی راه افتادند و به خانه شهید بهنام میرزاحانی رفتند تا پیام تسلیت همه دانش آموزان ایران را به خانواده این شهید برسانند. بهنام میرزاحانی آتش نشان فداکاری بود که دوست داشت مدافع حرم شود و در حادثه پلاسکو اولین آتش نشانی بود که به شهادت رسید.

## # شهادت مبارک

باشگاه خبرنگاران جوان

## باغ کتاب در همه جای ایران

باغ کتاب مکانی است که بازی و آموزش با هم تلفیق می شود و بچه ها آنجا از خواندن کتاب لذت می برند. حالا قرار است این باغ کتاب ها در ایران راه اندازی شوند و این طور بچه ها بیشتر تمایل به خواندن کتاب پیدا کنند. درواقع قرار است بچه ها در این مکان ها به کتاب خواندن علاقه مند شوند و از خواندن کتاب لذت ببرند.

در این مکان مجموعه هایی با نام «باغ علم» برای بچه های ۲ تا ۸ سال، ۸ تا ۱۲ سال و ۱۲ تا ۱۸ سال ایجاد می شود و قرار است تعدادی سینما، تئاتر و فروشگاه فرهنگی نیز در کنار آن راه اندازی شود و بچه ها فیلم های مربوط به آن را در آنجا ببینند.

## # دوست مهربان

ایرنا

## شادترین دهه فجر کودکان اقلیت های مذهبی

جشن های دهه فجر در پیش است و برای همه گروه های سنی و مذهبی هم قرار است در کشور جشن داشته باشیم. در حوزه کودک و نوجوان هم برنامه های متنوعی برگزار خواهد شد. تعدادی از این برنامه ها مخصوص دانش آموزان اقلیت های دینی است و قرار است ۸۰ برنامه برای این بچه ها اجرا شود.

هدف این برنامه ها هم این است که این بچه ها خودشان را از سایر ایرانی ها جدا ندانند و با انقلاب ایران بیشتر آشنا شوند.

این برنامه ها برای ایرانیان مسیحی، زرتشتی، ارمنی، کلیبی و آشوری برگزار می شود.

## # دهه انقلاب

باشگاه خبرنگاران جوان

## پوستان را با کمترین هزینه روشن کنید

اگر نگران پوستتان هستید و مدام جلوی آینه می ایستید و به جوش هایتان که هر روز به تعدادشان اضافه می شود نگاه می کنید، این خبر ما را بخوانید. پزشکان طب سنتی توصیه می کنند برای آنکه پوستتان شفاف شود از کدو حلوائی استفاده کنید.

آن ها می گویند کدو در کنار همه فوایدی که دارد و به کاهش قند خون و بیماری های قلبی و عفونت و چربی خون کمک می کند، می تواند به شما خصوصا در دوران نوجوانی کمک کند که پوستتان شفاف شود. کافی است کدو حلوائی را بپزید و بعد از آنکه خنک شد، آن را روی پوست صورتتان بمالید تا نتیجه آن را ببینید.

## # امتحانش ضرری ندارد

ایستنا

## بچه های شین آباد به پلاسکو آمدند



بعد از آنکه دختران شین آبادی پيامی برای آتش نشانان فداکار در پلاسکو نوشتند، دلشان طاقت نیاورد و خودشان را به محل حادثه رساندند تا از نزدیک با آتش نشانانی که همکارانشان را در این حادثه از دست داده اند همدردی کنند. این بچه ها که آتش زندگیشان را دگرگون کرده است، از آتش بیزارند و این حادثه قلب آن ها را مثل همه مردم ایران به درد آورده است. آن ها با شاخه های گل به محل حادثه آمدند تا بگویند چقدر از این حادثه ناراحت هستند.

۱۵ آذرماه ۱۳۹۱، کلاس درس دبستان دخترانه شین آباد از توابع استان آذربایجان غربی دچار حادثه آتش سوزی شد که در این حادثه تلخ، ۲ دانش آموز فوت کردند و ۲۹ دانش آموز دچار سوختگی شدند.

## # حادثه تلخ شین آباد

باشگاه خبرنگاران جوان

## زن جوان اندونزیایی یک تکه چوب خشک شد!

از مدت ها قبل یک بیماری عجیب به جان زن اندونزیایی افتاده است و پیشرفت این بیماری باعث شده است که بدن او تبدیل به یک تکه چوب خشک شود و برای بلند کردن او اعضای خانواده کمک کنند.

سولامی که ۳۵ سالش است و در جاوای اندونزی زندگی می کند، به بیماری ناشناخته ای مبتلاست که به درستی قادر به حرکت نیست و جدیداً هم به یک چوب خشک تبدیل شده است. در حال حاضر هم مادر بزرگ ۹۰ ساله اش از او نگهداری می کند و برای بلند کردنش از برادرش کمک می گیرد. این زن مجبور است برای راه رفتن از یک چوب دستی استفاده کند تا به زمین نخورد.

## # بیماری عجیب



شماره ۳۰۰  
ضمیمه نوجوان

۲۶  
۱۴۳۸/۲۵  
۲۰۱۷

چهارشنبه ۶ بهمن ۱۳۹۵  
۲۶ ربیع الثانی ۱۴۳۸/۲۵ ژانویه ۲۰۱۷  
www.qudsonline.ir

درباره نویسنده کتاب مشهور

# زندگینامه

مهرسانا اردشیری | در یک دستش داس بود و در دست خوشه های گندم در آن بود، عرق پیشانی اش را پاک کر که رسید، صدای گریه کودک همه جا را پر کرده بود. کودک نامش را محمدحسن گذاشت، و از خدا خواست قدم او

از راج و تشکیل خانواده  
او در نعت با دختر یک از خانواده ها  
ایرانی مقیم کرد و به نام سلیمان بیگم از  
کرد و صاحب ه فرزندی شد. ۴ دختر و یک  
بچه اش در بیمار کش شدند و در ده  
پیرت از دنیا رفتند و این از تلخ ترین  
زندگی او به شمار می آید. همان سال  
پدرت از دنیا رفته است و به خاطر همه  
با همسر و دخترها کش رفتاری  
راهی ایران شد.

## ۱ تولد یک دانشمند

این کودک ۱۳۳ سال پیش در روستایی در خسرویه قوچان به دنیا آمد. فقر و تنگدستی بر زندگی مردم چیره شده بود و خانواده ها مجبور بودند برای گذران زندگی، از بچه ها نیز برای تأمین هزینه های زندگی در فعالیت های اقتصادی و کسب و کار کمک بگیرند؛ همین هم باعث می شد که بچه ها کمتر درس بخوانند و بیشتر کار کنند.

## تو باید درس بخوانی

پدر آقا نجفی با آنکه شرایط زندگی اش بهتر از بقیه اهالی روستا نبود، اما دوست داشت فرزندش درس بخواند و به همین دلیل نام او را در مکتبخانه ای که چند روستا آن طرف تر بود نوشت و سیدمحمدحسن مجبور بود هر روز این مسیر را تا مکتبخانه برود و برگردد. خود پدر هم که کمی تحصیلات مقدماتی داشت، شروع به آموزش قرآن به پسرش کرد.



۲۳ سالگی که شد،  
همه مقاطع درسی  
ادبیات و درسی خارج  
فقه را خوانده بود و  
همانجا با تدریس  
روزگار می گذراند،  
اما او تشنه علم بود و  
این تمح توانست  
راضی است کند

## همراهی با مشروطه

آن موقع در ایران سرودها می  
بلند شده بود و مردم مشروطیت می خواستند.  
سیدمحمدحسن آقا نجفی هم از این  
اوضاع روز بروز وقتی علامت نجف  
به حمایت از مشروطیت مردم ایران  
اعتراض کردند، او هم در صف  
معتزضان قرار گرفت.

## دبروز

کل جهان ما خلاصه می شد بین طر قبه تا پاشنه بینالود، از اون طرف تا خواجه ربیع، از طرف دیگه تا اول جاده سنتو، و از اون طرف هم تا بهشت رضا. ما اگه مسافرت می رفتیم توی همین منطقه بود.

اگه گشت و گذار داشتیم توی همین حوزه بود و خیلی از قسمت های همین سرزمین رو هم ندیده بودیم. هنوزم خیلی از جاهاشو به طور کامل ندیدیم. اما اون اتفاقی که یک روز افتاد، تمام زندگی ما و نظر ما رو درمورد مسافرت عوض کرد. من و برادر بزرگم و مادر و پدرم هنوز توی دنیا بودیم که یک روز پدر از راه رسید و گفت قراره بریم مسافرت. ما تقریباً دوساعت مثل خل و چلا می پریدیم هوا و می اومدیم زمین. با خودمون گفتیم مسافرت که همه حرفشو می زنن، دیگه نصیب ما هم شد و ما هم می تونیم درمورد مسافرتی که رفتیم و چیزایی که دیدیم با بقیه صحبت کنیم. بابا به مادرم گفت:

– احاف و پتو و بالش و هرچی که داری رو امشب ببند که فردا قراره بریم دیگه ایرانو بگردیم. مادرم با شوق و ذوق بلند شد و بقیه بزرگی درست کرد که یک مرد به زحمت می تونست از زمین بلندش کنه. منم تفنگمو برداشتم و لباسامو تنم کردم و رفتم که بخوابم، ولی مگه خوابم می برد! تا خود صبح از عشق مسافرت خوابم نبرد. تازه نزدیکای صبح داشت خوابم می برد که پدرم مارو بیدار کرد و در حین رفتن به سمت مسافرت، یک خربزه به دست من داد و گفت: تا آخر مسافرت این خربزه دست تو باشه و مسؤول این خربزه تو هستی.



ما یک ساعت از هم دور بودیم  
و تو که این یک ساعت  
فصلیده بودیم بخت هم رو دست  
داریم. اما قطار رفته بود و ما باز  
بیست ثانیه گرفتیم و راه  
افتادیم طرف دریا. وقتی به  
شمال رسیدیم، چیزی که  
دیدیم نفع شد: چران بهشت  
با یون میوه. ساعت حدوداً  
یک نصف شب بود و ما قرار نبود  
خونه بلیسیم، چران اصلاً بیرون  
براک خونه نداشتیم





پشتکار و باعث شد که در مدت کوتاهی درس فارسی و عربی را تمام کند. وقتی می‌دید پدر دست‌تنهاست و برای آنکه خرج خانواده را در بیاورد، مجبور است ساعت‌های بیشتری کار کند، تصمیم گرفت دیگر درس نخواند و به پدرش کمک کند؛ زیرا برای ادامه تحصیل باید از روستا می‌رفت و دلش نمی‌خواست پدر را دست‌تنها بگذارد.

سیاحت غرب که برای یادگرفتن، سختی‌های سفر را به جان خرید

# نامه روح

ت دیگرش خوشه‌های گندم که به او خبر دادند همسرش فارغ شده است. با دستی که د و آن‌ها را در گوشه‌ای روی زمین گذاشت تا به خانه برود و همسر و فرزندش را ببیند. به خانه ک پسر بود. او را در آغوش گرفت و اذان را در گوش راستش و اقامه را در گوش چپش خواند. برای خانواده خیر باشد.

## کار و درس باهم

سیدمحمدحسن کمی بیمار و مریض بود، اما این باعث نمی‌شد که او دست از کار بردارد، و درکنار درس خواندن، در نهال کاری و درودگری و آبیاری نیز به پدرش کمک می‌کرد. پشتکار او باعث شد که در مدت کوتاهی درس فارسی و عربی را تمام کند. وقتی می‌دید پدر دست‌تنهاست و برای آنکه خرج خانواده را در بیاورد، مجبور است ساعت‌های بیشتری کار کند، تصمیم گرفت دیگر درس نخواند و به پدرش کمک کند؛ زیرا برای ادامه تحصیل باید از روستا می‌رفت و دلش نمی‌خواست پدر را دست‌تنها بگذارد.

گرمای شدید طبع او را آری انداخته بود. اما حرف برای او خیلی مهم‌تر بود. به پدرش رسید. مجبور شد مدت کمی استراحت کند. و دوباره راهی اصفهان شد تا در مدرسه عربی درس بخواند

## شروع سفرهای درسی

پدر مخالف بود و می‌گفت هرطور که شده باید درست را ادامه بدهی. خودم کار می‌کنم و هزینه آن را برایت فراهم می‌کنم. همین هم باعث شد وقتی سیدمحمدحسن فقط ۱۳ سالش بود برای ادامه‌تحصیل به قوچان برود. آن‌وقت‌ها این‌طور نبود که همه شهرها، همه مقاطع تحصیلی را داشته باشند. وقتی در شهر یا روستایی یک مقطع درسی تمام می‌شد، کسی که دوست داشت درسش را ادامه دهد مجبور بود به شهری برود که مقاطع دیگر تحصیلی را داشته باشد. همین شد که وقتی سیدمحمدحسن فقط ۱۵ سال داشت، پای پیاده از راه سبزوار و نیشابور خودش را به مشهد رساند تا در مدرسه دودرب و پریزاد درسش را ادامه بدهد.

# تجرباتی که فواید بسیار دارد

## زندگی دوباره در قوچان

او در مشهد توقف کوتاهی کرد و به پدرش رسید. اما حرف برای او خیلی مهم‌تر بود. به پدرش رسید. مجبور شد مدت کمی استراحت کند. و دوباره راهی اصفهان شد تا در مدرسه عربی درس بخواند

## سیاحت غرب و شرق

سیدمحمدحسن آنکه نفع در کتاب مهم به نام سیاحت غرب و سیاحت شرق را نوشت. سیاحت شرق کتاب شرح زندگی اوست از زمان کودکی تا سفرهای که برای کسب علم با یک پیاده انجام می‌داد.

آن وقت‌ها این طور نبود که همه شهرها، همه مقاطع تحصیلی را داشته باشند. وقتی در شهر یا روستایی یک مقطع درسی تمام می‌شد، کسی که دوست داشت درسش را ادامه دهد مجبور بود به شهری برود که مقاطع دیگر تحصیلی را داشته باشد. همین شد که وقتی سیدمحمدحسن فقط ۱۵ سال داشت، پای پیاده از راه سبزوار و نیشابور خودش را به مشهد رساند تا در مدرسه دودرب و پریزاد درسش را ادامه بدهد.

## سیاحت غرب کتاب مشهور

سیاحت غرب یا سرنوشت ارواح پس از مرگ، کتاب داستانی نوشته کتابت‌نقیصی قوچانی است که باعث شهرت این دانشمند شده است. این کتاب ماجرای پس از مرگ و عالم برزخ را بصورت داستانی روایت می‌کند و تمام احوال شیعه‌نویس شده است. ماجرای این کتاب از زبان شخص روایت می‌شود که از دنیا رفته است و درت از وقتی شروع می‌شود که او را که داستان مرده است و او را غل می‌دهند و نقیصی می‌کشند و او را سزای و جزایات می‌دهند. میرکات می‌کند. تمام قسمت‌های این کتاب براساس احادیث روایت است.

## دوباره در راه نجف

درس خواندن برای او آنقدرها هم آسان نبود. تأمین هزینه‌های زندگی و درس خواندن برایش مشکل بود و چون می‌دانست پدر شرایط خیلی خوبی ندارد و باید خرج خواهرها و برادرهای دیگر را هم بدهد، سعی می‌کرد از او کمکی نگیرد. گاهی مجبور می‌شد برای تأمین هزینه‌های خورد و خوراکش حتی کتاب‌های قدیمی‌اش را بفروشد

تا بتواند درسش را ادامه بدهد. ۲۳ سالش که شد، همه مقاطع درسی ادبیات و درس خارج فقه را خوانده بود و همانجا با تدریس روزگار می‌گذراند، اما او تشنه علم بود و این نمی‌توانست راضی‌اش کند. به همین دلیل پای پیاده با یکی از شاگردانش به‌راه افتاد و عازم نجف شد. آنجا در حجره‌ای در یکی از مدارس شهر ساکن شد و دوباره شروع به درس خواندن کرد.

## سرنوشت

او سرنوشت در نظم از ریاضت ۱۳۲۲ شمس برابر با جمعی ۲۶ ربیع‌الثانی در ۶۸ سالگی در قوچان از دنیا رفته و او را در حسین‌تختی‌اش به خاک سپردند.



یک مقداری که خیس شدیم رفتیم توی یک دکه پلیس که حالا پلیس نبود و همین‌جور توی خیابون ول بود. به زور من و خربزه و بابا و مامان و داداشم به‌همراه بقچه بزرگ توی دکه جا شدیم و تا خود صبح رو پا خوابیدیم و تا خود صبح بارون اومد و تا خود صبح مادرم غر زد و نالید و لعن و نفرین کرد. صبح بابا بقچه رو روی کولش گرفت و راه افتاد.

من می‌دیدم که از بقچه داره آب می‌چیکه، ولی بابام چنان عصبانی بود که اگه برج آزادی رو می‌دادی دستش می‌رفت و هیچی نمی‌گفت. وقتی عصبانی می‌شد زورش دوبرابر می‌شد، بابا جلو می‌رفت و ما دنبالش تقریباً می‌دویدیم. حتی مادرم که با بابا دعوا کرده بود، چون همه ما می‌رسیدیم، دیگه همه‌چیز عوض شد. وقتی کنار دریا رسیدیم، دیگه همه‌چیز عوض شد. ما به دنیای دیگه‌ای اومده بودیم. بعد از کلی شنا نشستیم لب دریا و بابا گفت حالا خربزه رو بیار و چاقو که خورد به بدن خربزه، یه بوی گندی فضا رو پر کرد. گاری خربزه از کنار ما رد شد. خربزه‌فروشه داد می‌زد. بدو بدو خربزه مشهد!

شده نگه‌دار و سیاحت در حال که خربزه توی بغل بود. شب که خوابیدیم، تا صبح خواب‌ها‌های دیدن می‌دیدیم. چون تصور درخت از ما فراتر نداشت، همه‌جا‌های دیدن مثل خواب بود. صبح که بیدار شدیم، بابا با خبر مصمت از راه رسید. اینکه قرار بود بریم شمال

– دریا و این‌جوری بود که این‌بار اشک توی چشمای من جمع شد و از شوق پریدم هوا و نزدیک بود خربزه از دستم بیفته و تمام نقشه‌های بابام نقش بر آب بشه. از اون مهم‌تر بابام با بلیت قطار اومده بود. اینم یکی دیگه از آرزوهای من بود. وقتی سوار قطار شدیم، چند دقیقه فقط گوشمو چسبونده بودم به زمین و به صدای ریتم قشنگش گوش می‌دادم، درحالی‌که خربزه بابام توی بغلم بود. توی یکی از ایستگاه‌ها داداشم گفت من دستشویی دارم و ما که نمی‌دونستیم توی قطار دستشویی داره، مونده بودیم چه‌کار کنیم که مادرم سریع داداشمو برداشت و رفت توی ایستگاه راه‌آهن، اما قطار راه افتاد و ما هرچه داد زدیم قطار نگه داشت.

من و بابام و خربزه با هم بودیم و مادرم و داداشم توی یک ایستگاه متروک تنها. به ناچار توی ایستگاه بعد پیاده شدیم، یه گوشه‌ای روی بقچه لحاف و پتوها نشستیم و مثل این درمانده‌های بیچاره به‌هم نگاه کردیم. این‌دفعه بین من و بابام هیچ فرقی نبود. اون هم نمی‌دونست چه‌کار کنه، که بعد از چند دقیقه بلندگوی ایستگاه اسم بابامو صدا زد و ما با مادرم و داداشم مواجه شدیم. درست مثل فیلم‌های سینمایی پریدیم توی بغل هم و های‌های گریه کردیم. ما یک‌ساعت از هم دور بودیم و توی این یک‌ساعت فهمیده بودیم چقدر هم دوست داریم. اما قطار رفته بود و ما باز بلیت اتوبوس گرفتیم و راه افتادیم طرف دریا. وقتی به شمال رسیدیم، چیزی دیده نمی‌شد؛ چون به‌شدت بارون می‌ومد. ساعت حدوداً یک نصفه‌شب بود و ما قرار نبود خونه بگیریم، چون اصلاً پول برای خونه نداشتیم.

## بچه‌های دیروز، بچه‌های امروز

# ماضرت



# TRAVEL

قاسم رفیعا

من هر جا می‌رفتم مسوؤل خربزه بودم. پدرم بقچه بزرگو روی سرش بلند کرد ما یک وسیله‌ای دستمون گرفتیم. مینال. اونجا یک اتوبوس سوار شدیم جایی. چند ساعت که رفتیم، مادرم

ضرت معصومه(س) از اشک شد. می‌دونید چون اسم است، یه‌جور خاصی بیش از حد (ا) ارادت داره. اینکه ما توی راه چی استورانی وایسادیم و فقط به غذا سم و نون ماستمونو خوردیم رو کار بابام خواستم بیا این خربزه رو پاره می‌خواستم از شرش راحت بشم، رو برای یک‌جای به‌خصوص در نظر م‌قم، اصلاً فراموش نمی‌کنم. همه م کنار لحاف و وسایل. شدم نگهبان ه توی بغل بود. شب که خوابیدیم، دیدنی می‌دیدم، ولی چون تصور شتم، همه جاهای دیدنی مثل کوچه بیدار شدیم. بابا با خبر مهمش از د بریم شمال. فرق شمال با بقیه بابام توی یک کلمه معجزه‌آسا



امروز چیزی ندارم بگم. خودتون که می‌دونید...





